

## سیاست برقع: زنان افغان پیش و پس از طالبان

درباره وضعیت زنان افغانستانی در عرض چند سال گذشته و خاصه در دوره طالبان نوشته‌های فراوانی تحریر شده‌اند که هر یک به نحوی مسأله سرکوب زنان توسط دولت طالبان و نیز بحث‌های شناخته شده درباره رابطه میان اسلام و حقوق زنان را مطرح کرده‌اند. همچنین در بیشتر تحلیل‌ها در مورد وقایع چند سال اخیر، تاریخ این کشور به قطعات مجزا و پراکنده‌ای تبدیل می‌شود که ظهور طالبان به نحوی نقطه عطف آن به حساب می‌آید. همین موضوع در مورد وضعیت زنان و نحوه رفتار دولت‌ها با آنها نیز مصداق دارد. بر این اساس در وهله نخست چنین به نظر می‌آید که با محور طالبان از صحنه سیاسی به دنبال تهاجم نظامی آمریکا، زنان افغانستانی از تزییقاتی که بر آنها اعمال می‌شد رها شده‌اند. حال آن که با مرور دوباره تجربه زنان افغان در چند دهه اخیر این تصویر نه تنها مخدوش به نظر می‌رسد، بلکه گمان بر آن است که نقش سیاست دولت‌های پیشین در ظهور طالبان و به ویژه نحوه رفتار آنان با زنان اغلب در آن نادیده گرفته شده است.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد که این تصویر با رگه‌ای غلیظ از سیاست و منازعه قدرت توأم شده است. زیرا از هنگام به قدرت رسیدن طالبان و به ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، زنان برقع-پوش به نماد عقب‌ماندگی جامعه افغان تبدیل شده و لزوم رهایی آنها نیز دلیل بر توجیه لشکرکشی

نظامی به این کشور. برقع به سمبل اسلام ستیزه‌جوی القاعده تبدیل شد و تلویحا چنین عنوان شد که گویی این طالبان بود که زنان را به پوشیدن برقع وادار کرد.

برای بررسی برخی از این مفروضات نخست به برخی از تفاوت‌هایی اشاره می‌شود که وضعیت زنان افغانستان را از هم‌تایان آنها در ایران متمایز می‌سازد. بررسی این تفاوت‌ها نشانگر آن خواهد بود که چگونه حجاب زن افغان که در اصل نمادی از فرهنگ سنتی این کشور است، به ایدئولوژی‌ای سیاسی در منازعه قدرت (برای هر یک از طرفین درگیر) در دو دهه اخیر تبدیل شده است. در بخش بعدی به نقش دولت‌های پیش از طالبان در تقویت طالبان‌سنت و به ویژه نقش سیاست‌های حکومت‌های چپ‌گرای اولیه و حکومت‌های اسلامی بعدی اشاره خواهد شد. مروری بر تحولات این دوره نشان می‌دهد که در افغانستان نیز همچون بسیاری از کشورهای اسلامی، زنان در صف اول چالش سنت و مدرنیزاسیون قرار گرفته‌اند، اما در هیچ یک از طرفین منازعه دغدغه چندان برای مطالبات خود آنان وجود ندارد. بلکه هر یک از طرفین منازعه به نحوی از انحاء به ایدئولوژی قیم-مآبی مجهزاند که خود را سخنگوی زنان «تحت ستم» دانسته است.

### مروری بر برخی تفاوت‌ها میان وضعیت زنان در ایران و افغانستان

میان وضعیت زنان ایرانی و افغانی و به طریق اولی میان جامعه ایران و افغانستان به دلیل پیشینه مشترک فرهنگی و سیاسی اشتراکاتی وجود دارد. با آن که هر دو به نحوی از فرهنگ اسلامی تغذیه شده‌اند، ولی به دلیل سنت‌های متفاوت، بافت اجتماعی و سیاسی خاص و پیشینه‌های تاریخی متفاوت هر یک منجر به بروز تفاوت‌هایی شده است. در نظر گرفتن این تفاوت‌ها به تقویت این فرضیه میدان می‌دهد که نمی‌توان از «جوامع اسلامی» به عنوان یک کل سخن گفت، زیرا هر جامعه اسلامی بر حسب سنت‌های فرهنگی متفاوت خود ارزش‌های اسلامی را نیز به گونه‌ای متفاوت مورد بازخوانی قرار داده است.

نخست آن که در حالی که در ایران شاهد نوعی تقسیم لیبرالی میان امر خصوصی / عمومی هستیم که با انقلاب اسلامی تقویت شد، در افغانستان تقسیم متعارف عمومی / خصوصی تقسیم‌بندی نابجایی به نظر می‌رسد. مطابق این تصویر فضای عمومی جایی است که در آن بدن زن و جنسیت او باید حتی‌المقدور از انظار نامحرمان پوشیده باشد. در افغانستان باید از دوگانگی میان خیابان و هر نوع فضای محصور دیگر شامل محیط کار، رستوران، هتل، دانشگاه، سالن‌ها، خانه، ماشین و ... سخن گفت. خیابان بخشی از فضای عمومی است، اما ضمناً محلی ناامن است که تقریباً همه زنان مجبورند در آن به نحوی از انحاء از پوشش برخوردار باشند. حال آن که در دیگر فضاهای عمومی پوشش

اجباری نیست. همچنین برخلاف زنان ایرانی محجبه، زیاداند زنان برقع پوشی که در منازل خود حد بسیار نازلی از پوشش را نزد نامحرم رعایت می‌کنند. در این مورد میان فرهنگ حوزه خصوصی در افغانستان و پاکستان اشتراک زیادی دیده می‌شود. با وجود آنکه فرهنگ روزمره در این جامعه فرهنگی به شدت پدرسالار است، اما پوشیدن برقع تنها یکی از ابعاد آن و بلکه بخش ناچیزی از آن را تشکیل می‌دهد. به جای آن باید گفت برقع لباسی است که زنان برای رفتن به خیابان می‌پوشند. سرکوب زنان در این جامعه در مکانیسم‌های دیگری بازتولید می‌شود که نحوه پوشش در آن بخش ناچیزی را اشغال می‌کند.

از این رو در حالی که در جامعه ایران حجاب وجهی عقیدتی، ایدئولوژیک و مذهبی دارد، در افغانستان برقع و حجاب بخشی از سنت زندگی روزمره را تشکیل می‌دهد و پوشیدن آن حاکی از بقای این سنت‌ها است. به همین دلیل با وجود آزاد بودن پوشش در افغانستان امروز، گذشته از دوره طالبان که در آن همه زنان ناچار از پوشیدن برقع بودند، در باقی موارد برقع‌ها بر جا مانده‌اند و تنها روبنده برقع کوتاه‌تر شده و به شکلی درآمده که پیش از طالبان معمول بود.



همچنین پوشیدن برقع تفاوت بسیار مشخصی را میان زن افغانی مدرن و سنتی ایجاد می‌کند؛ تفاوتی که یکی در واقعیت عینی زندگی روزمره زنان افغان و دیگری در عکس‌های روباز زنانی دیده می‌شد که در طول دوره رقابت‌های تبلیغاتی برای انتخابات ولسی (مجلس شورا) و مشرانو جرگه (مجلس ایالتی) به در و دیوار شهرها الصاق شده و در آن زنان همپای مردان با شعارهایی چون «امنیت، آزادی و انکشاف (توسعه)» به صحنه رقابت سیاسی قدم گذاردند. برای هر ناظری دیدن همزمان این دو تصویر تناقضی را به وجود می‌آورد و به این پرسش دامن می‌زند که میان دو واقعیت کدام یک حقیقی و کدام مجازی است.

زنان برقع‌پوش که بخش اعظمی از جامعه زنان را نمایندگی می‌کنند از بی‌سوادی، کمبود بهداشت، سنت‌های ناپسند همچون فروش دختران، ازدواج‌های اجباری، کمبود سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و ... رنج می‌برند. در مقابل آنان بخش کوچکی از زنان مدرن وجود دارند که تحصیل کرده، آشنا به زبان‌های خارجی و اکثراً دارای سوابق زندگی در خارج از کشور به ویژه در کشورهای غربی-اند.

از این حیث میان زنان افغان و زنان ایرانی تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد. زیرا در جامعه امروزی ایران، دیگر میان زنان محجبه و آنهایی که قائل به حجاب نیستند، از حیث دسترسی به سواد، تحصیلات، بهداشت و ... تفاوت محسوسی وجود ندارد و نمی‌توان بر اساس موارد فوق به تقسیم‌بندی میان زن سنتی و مدرن ایران پرداخت. از این رو در افغانستان تقسیم‌بندی سنتی / مدرن با توجه به نحوه پوشش، بهداشت، آموزش و ... همچنان پابرجاست، در حالی که در مورد زنان ایرانی به چنین دوگانگی افراطی‌ای به ویژه در مورد نسل‌های جدید نمی‌توان قائل بود.

نیز باید از تفاوت‌های دو نظام فقهی و تأثیر آنها بر وضعیت زنان یاد کرد. زیرا فقه حنفی که مکتب فقهی مورد پذیرش اکثریت مردم افغانستان است، در مواردی چند با فقه شیعه اثنی عشری متفاوت است. برای مثال در حالی که در اولی شنیدن صوت زن به صورت تک‌صدایی مباح است، در دومی محل اشکال محسوب می‌شود. همچنین در حالی که در میان شیعیان اثنی عشری ازدواج موقت شرعی است، در میان حنفیه به لحاظ شرعی اشکال دارد.

سنت‌های قبیله‌ای نیز نقش زیادی را در جامعه افغانستان ایفا می‌کنند و حتی در مواردی آموزه‌های نسبتاً آزادخواهانه فقه حنفی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ازدواج‌های اجباری، خشونت فراگیر علیه زنان که هنوز هم تا حدود زیادی پابرجاست، بی‌سوادی، رسم بدل (زنی که به عنوان خونبهای مقتول به طرف مقابل داده می‌شود و اغلب به خاطر انتقام مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد)، رسم ولور که مطابق آن بهای گزافی بابت ازدواج به پدر عروس پرداخته می‌شود،<sup>۱</sup> تعدد زوجات،

ممنوعیت ازدواج میان اقوام مختلف برای مثال میان پشتوها و هزاره جات، و غیره از این مواردند که همگی با ویژگی برجسته این جامعه به عنوان جامعه‌ای قومیتی مرتبطاند.<sup>۲</sup>

وضعیت زنان در افغانستان در موارد دیگر نیز تا حدودی عکس وضعیت زنان ایرانی است. زیرا بر خلاف زنان ایرانی که از توانمندی‌های زیادی برخوردارند، اما با موانع قانونی مواجه‌اند، در افغانستان گذشته از مواردی چند وضعیت معکوس است؛ یعنی معدود زنان افغانی‌ای که از توانمندی‌های کافی برای مدیریت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی برخوردار باشند، اما همگی آنها دستکم بر روی کاغذ دارای حقوق برابر مدرن با مردان هستند. برای مثال در حالی که ایران از معدود کشورهای اسلامی است که کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان را حتی با قید و شرط نپذیرفته است، افغانستان آن را بدون قید و شرط به امضاء رساند؛ هرچند در این مورد انتقاداتی نیز به دولت وارد شده است. گفته می‌شود که افغانستان در این مورد همانند بسیاری از کشورهای اسلامی رفتار کرده است که پس از دستیابی به استقلال برای به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه بین‌المللی به عنوان دولت‌های مستقل ملی به طور شتابزده میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی را به امضاء رساندند. حال آن که در عمل هیچ یک از آنها به این میثاق‌ها پایبند نماندند. این در حالی است که بر اساس این دو میثاق هر کشوری از پیش ملزم به رعایت کامل حقوق بشر شامل حقوق زنان شده است و در واقع نقش کنوانسیون منع تبعیض بر این اساس چندان تعیین‌کننده نخواهد بود.

به رغم این انتقاد، به نظر می‌رسد که بیوستن بی‌قید و شرط به کنوانسیون منع تبعیض که در واقع واکنشی به افکار عمومی در برابر وضعیت زنان افغانی بوده است، می‌تواند راه سخت و دشوار زنان افغانی را در غلبه بر موانع فرهنگی تا حدودی تسهیل کند. اما این پرسش هنوز با بر جاست که چگونه می‌توان رسوم ناپسندی را که به خاطر سال‌ها جنگ داخلی و سیاست رژیم‌های پیشین تقویت شده است، از میان برداشت. در این میان دولت‌ها و نهادها، همچنانکه خواهیم دید، نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند؛ هر چند به نظر می‌رسد که در این مورد دولت فعلی افغانستان به عنوان دولت ضعیفی که هنوز در حال شکل‌گیری و تحکیم میانی ملی خود است، دستکم تا مدت‌ها فقط نه بر ساختار سنتی موجود فائق آمده و نقش چندان تعیین‌کننده ایفا کند.

نیز این انتقاد وارد شده است که شرایط جدید تنها منجر به رفع تضییقات و سیاست‌های افراطی‌ای شده است که در دوره طالبان اعمال شده بود، اما هنوز در مورد از میان برداشتن سنت‌های ناپسند بر جای مانده از ادوار قبلی کار جدی‌ای انجام نشده است، به ویژه آن که این رسوم بیشتر در میان قبایل و در نقاطی جاری است که از نظارت دولت مرکزی تا حدود زیادی فارغ‌اند.

همچنین هنوز هم به سبب ضعف حاکمیت دولت، در بسیاری از نقاط افغانستان *قماندانها* (جنگ-سالاران) با زور سلاح، ارباب و تهدید، از قدرت‌های محلی و مقطعی برخوردارند که می‌تواند حضور زنان را در محافل سیاسی و سهمیم شدن در قدرت به نحوی از انحاء تحت تاثیر قرار دهد.

تفاوت دیگر به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان در این دو کشور باز می‌گردد. در حالی که زنان ایرانی به لحاظ برخورداری از سواد، آموزش، تحصیلات و توانایی‌های حرفه‌ای، از سطح به مراتب بالاتری در مقایسه با زنان افغانی قرار دارند، در ایران نظام سهمیه‌بندی برای احراز کرسی‌های نمایندگی مجلس وجود ندارد. حال آن که در افغانستان مطابق قانون ۲۵ درصد کرسی‌های نمایندگی از آن زنان است. همین موضوع ورود آنها را به عرصه‌های قدرت و تصمیم‌گیری تسهیل می‌کند.

با این همه حقوق قانونی زنان افغانی نیز بی‌قید و شرط نیست. برای مثال در حالی که در قانون اساسی این کشور در ماده بیست و دوم تصریح شده است که: «اتباع افغانستان اعم از مرد و زن در برابر قانون دارای حقوق مساوی می‌باشند»، در ماده پنجاه و سوم و به نوعی تناقض آمیز گفته شده: «دولت حقوق مقاعدین را تضمین نموده، برای کهن‌سالان، زنان بی‌سرپرست و ...» «مطابق به احکام قانون کمک لازم را به عمل می‌آورد»<sup>۱</sup>. مفهوم «زنان بی‌سرپرست» دال بر آن است که زن و مرد با یکدیگر برابر نیستند و زنان همواره باید تحت قیمومیت مرد به سر برند.

این تفاوت‌ها که می‌توان تعداد دیگری را نیز بر آنها افزود، خود از یک رشته تمایزات جامعه شناختی میان ایران و افغانستان حکایت دارند. از جمله آن که جامعه ایران از طبقه متوسط بزرگ و رشد یافته‌ای در مقایسه با افغانستان برخوردار است که خود عامل مؤثری در ارتقای وضعیت زنان به شمار می‌آید. دیگر آن که مدرنیزاسیون در ایران به رغم متوقف شدن در مقطعی همچون دوره جنگ ایران و عراق، روندی نسبتاً متداوم هر چند کند داشته است. این موضوع منجر به دسترسی بسیاری از زنان ایرانی اعم از سنتی و مدرن یا وابسته به طبقات بالا یا پایین به تحصیلات عالی شده است؛ حال آن که تعداد زیادی از زنان در داخل افغانستان به دلیل بیست و سه سال جنگ داخلی و روی کار آمدن دولت‌هایی که با تحصیل زنان مخالف بودند، عملاً از دسترسی به آموزش عالی محروم بوده‌اند.<sup>۲</sup>

## سیاست‌های جنسیتی پیش و پس از طالبان

برسش دیگر آن است که شکاف و تناقض میان زنان افغانی سنتی و مدرن، به عبارت دیگر میان دو سطح متخالف از واقعیت چگونه سرنوشت زنان افغانی را تحت الشعاع قرار داده است و

نقش دولت‌ها و قدرت‌های خارجی در گذشته و حال در به وجود آوردن و حتی تعمیق آن چه بوده است.

برای پاسخ به این پرسش‌ها باید اندکی به عقب بازگشت و سهم دیگر رژیم‌ها و به ویژه دولت‌های کمونیستی و اسلامی را در تغییر فرهنگی از طریق اعمال سیاست‌های فرهنگی از بالا به پایین در نظر گرفت. موضوع بر سر دوره طالبان نیست، بلکه بر سر آن است که چگونه دولتی همچون آن توانست به قدرت برسد و وضعیت را به گونه‌ای تغییر دهد که اکنون نیز آثار آن همچنان تا حدود زیادی پابرجاست.

برنامه مدرن‌سازی افغانستان که تغییر در وضعیت زنان را دربرمی‌گرفت، از دوران حکومت امان‌الله خان شاه افغانستان (۱۹۲۹-۱۹۱۹) آغاز شد که برای افغان‌ها قهرمان مبارزه با استعمار انگلستان و نیز از پیشروان تحول و ترقی در این کشور است. یکی از مهم‌ترین تحولات دوره امان‌الله برنامه آموزش زنان و ایجاد مدارس دخترانه‌ای بود که با واکنش سران قبایل و خانواده‌های سنتی مواجه شد. او همچنین با همسرش بدون حجاب در انظار عمومی ظاهر شد.<sup>۵</sup> این اصلاحات، امان‌الله را در برابر شورش قبایلی قرار داد که اصلاحاتی چون رفتن زنان و دخترانشان به مدرسه، محدودیت چند همسری و جلوگیری از ولور را برنمی‌تافتند، از این رو پادشاه شکست خورد و مجبور به ترک وطن شد.

پس از دوره امان‌الله خان، که با تلاش کندتر دولت‌های نظام پادشاهی افغانستان برای تداوم این اصلاحات توأم شد دوران حکومت‌های سوسیالیستی و کمونیستی در افغانستان مقطعی مهم به ویژه برای زنان است که به نظر می‌رسد بتوان ریشه بسیاری از وقایع سیاسی در چند سال اخیر را در آن جست. زیرا اگر چه در این دوران به ویژه در ارتباط با زنان پیشرفت‌های مهمی صورت گرفت. اما به ویژه آنچه را که در دوره طالبان به وقوع پیوست می‌توان به صورت دقیق واکنشی بلاواسطه در قبال این سیاست‌ها داشت. همچنان که والناتین مقدم یادآور شده است، در این دوره اصلاحات مختلفی چون ملغی کردن رسوم سنتی ازدواج، بالا بردن سن بلوغ دختران تا ۱۶ سال، ممنوعیت پوشیدن برقع، اجبار مردان به تراشیدن ریش، تحصیلات و آموزش اجباری برای دختران، حق رأی زنان و جز اینها مطرح شدند؛ که درست عکس آنها بعدها در دوره طالبان با خشونت اعمال شد. افغانستان در دوره اصلاحات شاهد مهاجرت‌های گسترده افرادی بود که انقلاب اجباری از بالا را نمی‌تافتند. بسیاری از خانواده‌ها برای گریز از آموزش اجباری دختران که برای آنها تنگ محسوب می‌شد، به ویژه به پاکستان و ایران و سایر کشورهای مسلمان مهاجرت کردند. اعمال سیاست‌های قیم‌آبانه و دستوری، دولت‌های وابسته به شوروی را با چنان مقاومت‌هایی روبرو ساخت

که در برخی موارد به روند جاری امور تن در می‌دادند. از جمله گرچه آموزش برای زنان اجباری بود، اما دختران و پسران در مدارس جداگانه آموزش می‌دیدند.<sup>۶</sup>

برنامه مدرنیزاسیون حکومت‌های وابسته به شوروی در افغانستان را می‌توان تحمیل پروژه‌زده می‌شود که از جمعیت ۱۷ میلیون نفری افغانستان در این دوره ۸۵ درصد آنها روستایی بودند. اما این برنامه‌ها عمدتاً بر شهرهای بزرگ متمرکز بود، در حالی که روستاها عمدتاً به شیوه‌ای قبیله-ای اداره می‌شد.<sup>۷</sup> حکومت مرکزی قادر به رقابت با حاکمیت محلی نبود.

پروژه اصلاحات دولت‌های چپ‌گرا در افغانستان در دوران جمهوری دموکراتیک افغانستان عمدتاً به اصلاحاتی محدود می‌شد که در قالب سه مصوبه قانونی به اجرا گذاشته شد. مطابق آنها رسم ولور و فروش دختران توسط دهقانان بی‌بضاعت ملغی شد. همچنین براساس این مصوبات زنان در ازدواج آزادی انتخاب پیدا کردند. ولی این مصوبات با واکنش شدید سنت‌گرایانی روبرو شد که با آزاد شدن زنان برای ازدواج و رفتن به مدارس «آبروی» خود را در خطر می‌دیدند. همچنین دولت تشکیلاتی را با عنوان «سازمان دموکراتیک زنان افغان» راه‌اندازی کرد که فعالیت عمده آن مبارزه با بی‌سوادی زنان در شهرها و روستاها، بیرون کشاندن آنها از خانه و دیگر برنامه‌های اجتماعی برای زنان بود. برنامه سواد آموزی به دختران روستایی با بیشترین مقاومت‌ها روبرو شد، زیرا کادرهای سواد آموزی روستاییان را حتی با به کار بردن خشونت فیزیکی وادار می‌کردند که به حضور دختران در کلاس‌ها رضایت دهند، از این رو بسیاری از آنها از روستاها اخراج یا توسط روستاییان کشته شدند.<sup>۸</sup>

برنامه‌هایی زنان در دوران حکومت‌های کمونیستی و سوسیالیستی بار دیگر از بن‌بست و تناقض موجود در پروژه‌های مدرنیزاسیون پرشتاب از بالا به پایین اشعار دارد که از یکسو در مدت زمان کوتاه خواستار ایجاد تحولات عمیق در زندگی مردم است و از سوی دیگر درست از جانب همان مردم با واکنش‌های کاملاً مخالف مواجه می‌شود.

تجربه این دوران همچنین تجربه حکومت‌هایی است که یکی بعد از دیگری با کودتاهای خونین بر سر کار آمدند: در سال ۱۹۷۸ کودتای نورمحمد ترکی بر ضد داوودخان، در سال ۱۹۷۹ کودتای خونین حفیظ‌الله امین بر ضد ترکی و در دسامبر ۱۹۷۹ تهاجم نظامی شوروی به افغانستان برای سرکوب مجاهدین و کشته شدن امین و جانشینی ببرک کارمل.

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان به مدت ده سال از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ به جنگ داخلی گسترده‌ای دامن زد که بالاخره به دلیل ناکامی روس‌ها در مهار آن موجب شد که در اوایل سال



۱۹۸۹ شوروی از افغانستان خارج شود، و نجیب‌الله که به صورت غیرمستقیم از جانب روس‌ها مورد حمایت بود جای ببرک کارمل را گرفت. خود او بعدها در دوره طالبان به طرزی وحشت آفرین و مرعوب کننده در انظار عمومی در کابل به دار آویخته شد.

با سقوط نجیب‌الله از قدرت، دوره دوم جنگ‌های داخلی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ آغاز شد و این بار میان مجموعه‌ای از نیروهای افغانی که فقط بعد از پیروزی طالبان و تصرف بخش اعظم خاک افغانستان توسط آنها به پایان رسید. از این به بعد حکومت طالبان فرا رسید که بسیاری از آنها از اعضای پیشین مجاهدین بودند.

مهم‌ترین واکنش در مقابل اصلاحات دولت‌های چپ‌گرای وقت کابل خاصه در ارتباط با زنان را تشکیلات اسلام‌گرایی نشان دادند که به تدریج به نام بود «مجاهدین» شناخته شدند. این گروه‌ها تحت حمایت مجموعه‌ای از کشورهای مسلمان منطقه‌ای و قدرت‌های غربی قرار گرفتند که هر یک از آنها به دلایل سیاسی متفاوت از جمله ترس از نفوذ شوروی تاب تحمل حکومت چپ‌گرا در یک کشور اسلامی را نداشتند.



در حالی که بسیاری در غرب و کشورهای اسلامی از مجاهدین هواداری می‌کردند، وضعیت زنان افغان در این دوره به فراموشی سپرده شد. در مراحل نخست جنگ در دورهٔ رویارویی میان مجاهدین و نیروهای شوروی، بسیاری از زنان از دسترسی به آموزش محروم شدند. کلاس‌های درس تعطیل شد و سازمان‌های زنان از فعالیت باز ماندند یا برخی از فعالین آنها کشته شدند از جمله مینا کشور کمال که بنیانگذار انجمن انقلابی زنان افغانستان در سال ۱۹۷۷ بود، در سال ۱۹۸۷ به دست اسلام‌گرایان کشته شد.

بیشترین خشونت‌ها نسبت به زنان توسط هواداران حزب اسلامی وحدت به رهبری گلبدین حکمتیار صورت می‌گرفت که مورد حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی قرار داشت. مجاهدین بخشی در واکنش نسبت به سیاست‌های حکومت چپ‌گرای کابل و بخشی به دلیل باورهایی که به اسلام منتسب می‌کردند، مخالف تحصیل زنان و کار بیرون از خانه بودند. بنابر آمارها در اردوگاه‌های مجاهدین تنها ۱۸۰ زن به دبیرستان می‌رفتند و بسیاری از زنان بیوه در این اردوگاه‌ها در کمپ‌های مخصوصی نگهداری می‌شدند که حکم زندان را داشت. همچنین در سال ۱۹۹۰ گروهی از روحانیون افغانی که همگی آنها به گروه‌های افغانی هفت‌گانهٔ دولت در تبعید مجاهدین تعلق داشتند، در پشاور پاکستان فتوایی صادر کردند که بعدها در دورهٔ حکومت کوتاه مدت ربانی و دورهٔ طالبان مو به مو به اجرا گذاشته شد. بر اساس این فتوا، تمام بدن زن باید پوشیده باشد، چادری یا برقع باید از موادی درست شود که نرم نباشد و موقع راه رفتن صدا نکند، نیز زنان باید از مصرف عطر اجتناب کنند. زیور آلات نیز برای آنها در انظار عموم ممنوع اعلام شد.<sup>۱</sup> حکمتیار در دوران نخست وزیری خود سینماها را تعطیل کرد، زنان را مجبور ساخت که برقع بپوشند، بخش موسیقی را ممنوع ساخت و همه کسانی را که تصور می‌شد با کمونیست‌ها همکاری کرده‌اند از دستگاه دولت اخراج کرد.<sup>۲</sup>

زنان افغانی‌ای که این دوره را تجربه کرده‌اند از تجاوز گستردهٔ مجاهدین به زنان، کشتن مردان و زنان بی‌گناه، و ... خبر می‌دهند.<sup>۳</sup> در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ تعداد زیادی از شهروندان در درگیری‌های داخلی کشته شدند و تعداد بی‌شماری زن و کودک مورد تجاوز قرار گرفتند. وضعیت در دوره جنگ‌های داخلی به گونه‌ای وخیم بود که با تصرف بخش اعظم خاک افغانستان توسط طالبان در ۱۹۹۸ برای برخی از مردم این تصور حاصل شد که جنگ داخلی به پایان رسیده است. حتی بسیاری از مردم در داخل افغانستان و همچنین بعضی از قدرت‌های خارجی از جمله ایالات متحده از ظهور طالبان استقبال کردند.<sup>۴</sup> از سوی دیگر برای بسیاری آرامش دورهٔ طالبان در کنار خشونت‌های دایمی علیه مردان و زنان چندان تفاوتی با جنگ داخلی نداشت، لذا

افغانستان در این دوره نیز شاهد سیل مهاجرت آوارگانی بود که به سمت ایران و پاکستان سرازیر شدند.

ظهور حرکت‌های افراطی اسلامی در دوران پس از کمونیسم و نیز برآمدن دولت طالبان را می‌توان تا حدود زیادی به سیاست‌های اعمال شده در دوران اشغال شوروی در افغانستان مرتبط دانست. در واقع بخش زیادی از اعمال خشونت نسبت به زنان در واکنش به سیاست‌های مبتنی بر ارباب و تهدیدی صورت گرفت که در دوران حکومت‌های چپ‌گرا اعمال شد. تهدید به کنار گذاشتن اجباری برقع در دوره کمونیست‌ها درست روی دیگر سکه پوشیدن اجباری برقع در دوره حکومت اسلامی و دوره طالبان بود.

این سیاست هر چند برای بسیاری زنان می‌توانست دسترسی به سواد، آموزش، دانش، بهداشت و ... را به دنبال آورد. اما در اساس بر ایده آزادسازی آنها متکی نبود، بلکه بر شیوه‌ای قیم-مآبانه تکیه داشت که در آن مجموعه‌ای از برنامه‌های دیکته شده لازم‌الاجرا بودند. افغانستان در سال‌های پایانی قرن بیستم دوره بسیار دشواری را تجربه کرد با این حال، تجربه دوره مجاهدین و طالبان در مقایسه با تجربه دوران حکومت کمونیستی برای زنانی که در هر دور دوره زندگی کرده-اند، تجربه‌ای به مراتب تلخ‌تر است. اما از سوی دیگر، در مقایسه با دوره طالبان هرگز توجه چندانی به این موضوع صورت نگرفت که پیش از طالبان نیز مجاهدین کمابیش همان سیاست‌هایی را در مورد زنان اعمال می‌کردند که طالبان در پیش گرفت.

وجه مشترک همه این سیاست‌ها از ۱۹۷۳ به این سو عبارت است از تجربه توالی حکومت-هایی که هر یک به صورت یک جانبه، غیردموکراتیک و دستوری به اجرای برنامه‌های ایدئولوژیک در مورد شهروندان و به ویژه زنان پرداختند. تجربه‌ای که مابه‌ازای آن در کشورهای اسلامی دیگر نیز کمابیش مشاهده شده است. در تمامی این موارد عناصر مشترکی را می‌توان یافت: نخست اولویت دادن به پوشش به عنوان نماد سنت و تجدد و در نتیجه ایجاد شکاف و تعمیق آن در میان بخش سنتی و متجدد زنان؛ دوم جدا کردن و تبدیل حجاب از سنت حاکم بر زندگی روزمره به بخشی از جدال ایدئولوژیک تمامی طرف‌های درگیر؛ سوم تلاش برای اعمال سیاست‌های قیم‌مآبانه و از بالا به پایین عمدتاً با تکیه بر نوع پوشش زنان و یا تراشیدن یا بلند نگهداشتن ریش برای مردان. این تجربه خواه در مورد ایران، مصر و ترکیه باشد و خواه در مورد افغانستان، در همه موارد مشابه بوده است.

تفاوت افغانستان با سایر جوامع اسلامی در این مورد آن است که این جامعه به دلیل جنگ داخلی و دخالت خارجی از فرصت کمتری برای دستیابی به آرامش و پیشرفت برخوردار بوده است. و گرنه این کشور نیز دقیقاً با همان چالش‌هایی روبرو بوده و هست که سایر جوامع اسلامی با آن

دست به گریبان‌اند. سیاست جنسیتی دولت‌های چپ‌گرا در افغانستان بیش از هر چیز به گسترش و تعمیق شکاف میان زن مدرن افغان و زن سنتی منجر شد. وضعیت زنان افغان در این دوره را می‌توان با وضعیت زنان ایران در دوره پهلوی اول مقایسه کرد، به ویژه از آن رو که در هر دو مورد سیاست‌ها نه تنها با خود متناقض بلکه تقابل‌آفرین بودند.

سیاست طالبان در ارتباط با زنان نیز در مقایسه با سیاست‌های دولت اسلامی پیشین از تفاوت محسوسی حکایت نمی‌کرد. می‌توان دوره حکومت طالبان را نیز به دو بخش تقسیم کرد که در بخش نخست آن از سوی افکار عمومی در جهان توجه چندانی به وضعیت زنان صورت نمی‌گرفت. تنها زمانی که ارتباط میان القاعده و طالبان مشخص شد، نگرانی برای زنان برقع پوش برای آماده کردن افکار عمومی در برخورد با طالبان به مساله‌ای فراگیر تبدیل شد. به نظر می‌رسد که در همه موارد فوق «برقع» به سیاستی مبدل شده است که ارتباط تنگاتنگی با رقابت قدرت‌های جهانی در این کشور داشته است.

حضور نظامی فعلی آمریکا نیز همچون سیاست شوروی در افغانستان به زنان این کشور که تجربه دوران جنگ داخلی و سرکوب را از سرگذرانده‌اند، اجازه می‌دهد که دوره‌ای از آرامش و امنیت نسبی را تجربه کنند؛ به ویژه از آن رو که دولت فعلی به عنوان دولتی ضعیف عملاً در حمایت از زنان ناتوان است. دوران حضور نظامی شوروی در افغانستان برای زنان دوره‌ای از آزادی در حدود سیاست‌های پدرسالار شوروی به همراه آورد و دوره‌ای از آزادی‌های نسبی که از خلال آن بخش کوچکی از زنان افغانی از آن منتفع شدند، اما این دوره نه تنها منجر به بروز تعارض‌های گسترده میان زنان این کشور منجر شد، بلکه به برانگیخته شدن و تجهیز واکنش‌های سنت‌گرایانه‌ای منجر شد که پیامد آنها برای تمامی زنان و مردان در این کشور دردناک و تلخ بوده است. اقتدارآمیز، تاوان آزادی نسبی در دوره‌ای محدود بوده است که با از سر گذراندن دوره‌ای پر از آشوب، خشونت و انقیاد برای زنان پرداخته شده است، به نحوی که دستاوردهای آن را در معرض پرسش قرار می‌دهد. حتی بعضی مقامات روسیه نیز بعدها این اقدام را مسبب وضعیتی دانستند که به ظهور طالبان در افغانستان منجر شد.<sup>۱۳</sup>

با مرور تجارب سال‌های اخیر می‌توان گفت زنان افغانی با چالش‌های متفاوتی مواجه‌اند که هر یک از آنها به تنهایی نیز می‌تواند تعیین کننده باشد. نخستین چالش به رویارویی با ساختارهای پدرسالار سنتی باز می‌گردد که به برخی از وجوه آن در بالا اشاره شد. دومین چالش عبارت است از پیشبرد امر مدرنیزاسیون که با طی کردن مرحله دولت - ملت‌سازی توأم است. که در این مورد را می‌توان با سایر جوامع اسلامی دارای اشتراکات فراوان دانست. همچون سایر موارد زنان افغان در رویارویی با این دو چالش بر سر دو راهی سنت و تجدد قرار گرفته‌اند که در هر مورد به پیروی از

مجموعه‌ای از سیاست‌های قیم‌مآبانه انجامیده است و نهایتاً چالش سوم که به مسئله مواجهه با امپریالیسم و تهاجم نظامی باز می‌گردد. اما در این مورد می‌توان میان افغانستان و سایر جوامع اسلامی تمایز قائل شد، زیرا در حالی که قریب به اتفاق جوامع اسلامی (به استثنای عراق) در عصر پسا استعماری به سر می‌برند، افغانستان در دهه‌های اخیر وارد دوره استعماری جدیدی از نوع مستقیم آن شده است که توأم با مداخله نظامی بوده است. در هم تنیدگی این سه، وضعیت زنان این کشور را با دشواری‌های خاصی مواجه می‌سازد.

پرسش مهم در این میان آن است که حضور نظامی آمریکا در این کشور چه پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت. آیا این دوره ثبات و آزادی نسبی نیز در آینده با واکنش‌های محافظه‌کارانه از نوعی دیگر مواجه خواهد شد؟ و آیا با وجود شکاف عمیق میان زنان افغانی، دولت جدید متمایل با قادر است این شکاف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را به نحوی پر کند که زنان افغانی بتوانند به صورت یک کل یکپارچه از هویت و مطالبات خود در مقابل سیاست‌های قیم‌مآبانه دفاع کنند؟

یادداشت‌ها:

گفتگو ۱۷۷

1 . Tapper, Nany 1981. "Direct Exchanges and Brideprice: Alternative Forms in a Complex Marriage System", *Man*, Vol. 16, No.3, p 395.

۲. برخی گزارش‌ها حاکی از آن‌اند که هم در جریان انتخابات ریاست جمهوری و هم انتخابات پارلمانی، سران قبایل و منفذین نقش زیادی ایفا کرده‌اند و در مواردی تصمیم گرفتند که افراد باید به چه کسی رأی بدهند.

۳. قانون اساسی افغانستان

4 . Moghaddam, Valentine M. 2004, "A Tale of Two Countries: State, Society, and Gender Politics in Iran and Afghanistan", *The Muslim World*, Volume 94, p 460-2.

۵. واقعه‌ای که گفته می‌شود به نحوی بر جریان کشف حجاب در ایران تأثیر گذار بود. اما به رغم تأثیرپذیری رضا شاه از این واقعه، به دلیل سقوط امان‌الله در بی‌شورش و واکنش نیروهای محافظه‌کار، دولت ایران در مورد کشف حجاب اجباری تا پس از سفر رضاشاه به ترکیه و ملاقات با آتانورک اقدامی صورت نداد

Paidar, Parvin 1996, *Women and the Political Process in Twentieth Century Iran*. Cambridge, Cambridge University Press. p. 106.

6 .Moghaddam, op.cit., pp 7, 453-4.

7 . Halliday, Fred, Tanin, Zahir 1998, "The Communist Regime in Afghanistan 1978-1992: Institutions and Conflicts", *Europe-Asia Studies*, Vol.50, No.8, p 1359.

8 . Moghaddam, op.cit, p. 454

9 . Ibid, p. 456

10 . Magnus, Ralph H. 1997. "Afghanistan in 1996: Year of the Taliban", *Asian Survey*, vol.37, No.2, p 112.

۱۱. خاطرات زنان افغان در گفتگو با نگارنده.

12 .Magnus, op.cit, pp 116-117

13 . Ibid, p 115